
بسم الله الرحمن الرحیم


خسرو و شیرین
نظامی گنجه‌ای
تصحیح و شرح مجدد از روی ۱۴ نسخه خطی
بهروز ثروتیان

سرشناسه:	ثروتیان، بهروز، ۱۳۱۶ - ۱۳۹۱ ،. مصحح
عنوان قراردادی:	خسرو و شیرین . شرح
عنوان و نام پدیدآور:	متن علمی - انتقادی از روی ۱۴ نسخه خطی (با مشکول‌نویسی متن و واژه‌نامه)/نظامی گنجه‌ای ؛ تصحیح بهروز ثروتیان.
مشخصات نشر:	تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۲.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۰۹۵-۲
وضعیت فهرست نویسی:	فابا(چاپ دوم)
موضوع:	نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰؟ - ۶۱۴؟ ق.- تصحیح انتقادی
موضوع:	نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰؟ - ۶۱۴؟ ق. خسروشیرین - نقد و تفسیر
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۶ق. - تاریخ و نقد
شناسه افزوده:	نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰؟ - ۶۱۴؟ ق . خسرو و شیرین. شرح
یادداشت:	چاپ سوم ۱۴۰۴.
رده بندی کنگره:	PIR۵۱۲۸/ث۴۳خ۵۳۶۳۹۲
رده بندی دیویی:	۸فا۱/۲۳
شماره کتابشناسی ملی:	۱۰۷۱۷۹۰

خسرو و شیرین | نظامی گنجه‌ای

متن علمی - انتقادی، از روی ۱۴ نسخهٔ خطی
(با مشکول‌نویسی متن و واژه نامه)

تصحیح: دکتر بهروز ثروتیان

چاپ سوم | ۱۴۰۴ | ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
میدان استقلال، ضلع جنوب شرقی، پلاک ۲
شماره تماس: ۲-۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱
صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

©همهٔ حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

عنوان — صفحه

چند نکته دربارهٔ تصحیح و شرح مجدد مثنوی ۱۳
پیشگفتار ۳۷
یادداشتهای مربوط به پیشگفتار ۸۱
ارزیابی نسخه‌ها ۹۷
علایم قراردادی ۱۰۱

مثنوی خسرو و شیرین

بند ۱ / خسرو و شیرین ۱۰۵
بند ۲ / در توحید باری عز اسمه ۱۰۶
بند ۳ / در استدلال در توفیق شناختن ۱۰۹
بند ۴ / در مناجات ۱۱۲
بند ۵ / فی نعت خاتم‌النبیین علیه‌الصلوة و السلام ۱۱۵
بند ۶ / در اشارت اولوالامر به نظم کتاب ۱۱۷
بند ۷ / در مدح طغرل ارسلان ۱۲۰
بند ۸ / در مدح اتابک ابوجعفر محمدبن ایلدگز جهان پهلوان ۱۲۳
بند ۹ / خطاب زمین بوس ۱۲۷

بند ۱۰ / در مدح پادشاه سعید قزل ارسلان ۱۳۰
بند ۱۱ / در سبب نظم کتاب و کلمه‌ای چند در عشق ۱۳۵
بند ۱۲ / عذر انگیختن در نظم این داستان ۱۴۰
بند ۱۳ / آغاز داستان خسرو و شیرین ۱۴۴
بند ۱۴ / رفتن خسرو به شکار و از آنجا به خانهٔ دهقان ۱۴۸
بند ۱۵ / سیاست نمودن هرمز خسرو را ۱۵۰
بند ۱۶ / به خواب دیدن خسرو نیای خویش را ۱۵۲
بند ۱۷ / صفت کردن شاپور حسن شیرین را و عاشق شدن خسرو ۱۵۴
بند ۱۸ / رفتن شاپور به ارمن به طلب شیرین ۱۶۰
بند ۱۹ / نمودن شاپور صورت خسرو به شیرین بار اول ۱۶۳
بند ۲۰ / نمودن شاپور صورت خسرو را بار دوم ۱۶۶
بند ۲۱ / نمودن شاپور صورت خسرو بار سوم ۱۶۸
بند ۲۲ / نمودن شاپور خود را به شیرین ۱۷۱
بند ۲۳ / رفتن شیرین به شکار و از آنجا به مداین ۱۷۸
بند ۲۴ / گریختن خسرو از هرمز و رفتن او به ارمن ۱۸۳
بند ۲۵ / رسیدن شیرین به مشکوی خسرو ۱۹۱
بند ۲۶ / خبر یافتن شیرین از گریختن خسرو از بیم پدر خویش ۱۹۳
بند ۲۷ / رسیدن خسرو به ارمن ۱۹۶
بند ۲۸ / در صفت بزم خسرو و آمدن شاپور ۱۹۹
بند ۲۹ / خبر دادن خسرو مهین‌بانو را از حال شیرین ۲۰۵
بند ۳۰ / خبر یافتن خسرو از واقعهٔ هرمز ۲۰۹
بند ۳۱ / رفتن خسرو به دارالملک مداین ۲۱۲
بند ۳۲ / باز آمدن شیرین و شاپور به ارمن پیش مهین‌بانو ۲۱۴
بند ۳۳ / گریختن خسرو از بهرام و رفتن به ارمن ۲۱۶
بند ۳۴ / رسیدن خسرو و شیرین در شکارگاه به یکدیگر ۲۱۸

بند ۳۵ / نصیحت کردن مهین‌بانو شیرین را ۲۲۱
بند ۳۶ / نزهت کردن خسرو و شیرین در بهار ۲۲۶
بند ۳۷ / شیر کشتن خسرو در بزمگاه ۲۲۹
بند ۳۸ / نزهت کردن خسرو با شیرین ۲۳۲
بند ۳۹ / مثل گفتن دختران ۲۳۵
بند ۴۰ / مراد طلبیدن خسرو از شیرین و مانع شدن او ۲۴۱
بند ۴۱ / به خشم رفتن خسرو از شیرین و رفتن به روم و پیوند او با مریم ۲۵۳
بند ۴۲ / لشکر کشیدن خسرو به جنگ بهرام و ظفر یافتن ۲۵۵
بند ۴۳ / نشستن خسرو بار دوم به پادشاهی ۲۵۹
بند ۴۴ / زاری کردن شیرین از مفارقت خسرو ۲۶۳
بند ۴۵ / وفات کردن مهین‌بانو و وصیت او با شیرین ۲۶۶
بند ۴۶ / نشستن شیرین به پادشاهی بر جای مهین‌بانو ۲۷۰
بند ۴۷ / خبر یافتن خسرو از مرگ بهرام چوبین ۲۷۳
بند ۴۸ / صفت باربد مطرب ۲۷۹
بند ۴۹ / شفاعت خسرو پیش مریم جهت آوردن شیرین ۲۸۳
بند ۵۰ / آمدن شاپور به پیغام از پیش خسرو به شیرین ۲۸۶
بند ۵۱ / قصهٔ فرهاد با شیرین ۲۹۸
بند ۵۲ / صحرا گرفتن فرهاد از عشق شیرین ۳۰۳
بند ۵۳ / خبر یافتن خسرو از عاشق شدن فرهاد به شیرین ۳۰۷
بند ۵۴ / طلب کردن خسرو فرهاد را ۳۱۰
بند ۵۵ / مناظرهٔ خسرو با فرهاد ۳۱۴
بند ۵۶ / کوه‌کندن فرهاد و زاری کردن ۳۱۷
بند ۵۷ / رفتن شیرین به دیدن فرهاد به کوه بیستون ۳۲۴
بند ۵۸ / خبردار شدن خسرو از رفتن شیرین به دیدار فرهاد و کشتن فرهاد به مکر ۳۲۷
بند ۵۹ / نامهٔ خسرو جهت عزای فرهاد به افسوس ۳۳۳

بند ۶۰ / جواب نامهٔ شیرین به خسرو جهت تعزیت مریم به طریق طنز ۳۳۶
بند ۶۱ / رسیدن نامهٔ شیرین به خسرو ۳۴۱
بند ۶۲ / صفت شوکت و تنعم خسرو در پادشاهی..... ۳۴۳
بند ۶۳ / قصهٔ شکر اصفهانی ۳۴۸
بند ۶۴ / تنها ماندن شیرین و مناجات و تضرع کردن..... ۳۵۸
بند ۶۵ / رفتن خسرو به شکار و از آنجا راندن به قصر شیرین ۳۶۴
بند ۶۶ / سخن گفتن خسرو و شیرین با هم ۳۷۱
بند ۶۷ / جواب دادن شیرین خسرو را[۱] ۳۷۳
بند ۶۸ / پاسخ دادن خسرو شیرین را[۱] ۳۷۷
بند ۶۹ / پاسخ دادن شیرین خسرو را[۲] ۳۸۰
بند ۷۰ / پاسخ دادن خسرو شیرین را[۲] ۳۸۴
بند ۷۱ / پاسخ دادن شیرین خسرو را[۳] ۳۸۷
بند ۷۲ / پاسخ دادن خسرو شیرین را[۳] ۳۹۲
بند ۷۳ / پاسخ دادن شیرین خسرو را[۴] ۳۹۵
بند ۷۴ / پاسخ دادن خسرو شیرین را[۴] ۴۰۰
بند ۷۵ / پاسخ دادن شیرین خسرو را[۵] ۴۰۴
بند ۷۶ / بازگشتن خسرو از قصر شیرین به نومیدی..... ۴۰۸
بند ۷۷ / رفتن شیرین از عقب خسرو به لشکرگاه ۴۱۴
بند ۷۸ / غزل گفتن نکیسا از زبان شیرین [۱]..... ۴۲۱
بند ۷۹ / غزل گفتن باربد از زبان خسرو[۱]..... ۴۲۳
بند ۸۰ / غزل گفتن نکیسا از زبان شیرین [۲] ۴۲۶
بند ۸۱ / غزل گفتن باربد از زبان خسرو[۲]..... ۴۲۹
بند ۸۲ / غزل گفتن نکیسا از زبان شیرین [۳]..... ۴۳۱
بند ۸۳ / غزل گفتن باربد از زبان خسرو[۳] ۴۳۴
بند ۸۴ / غزل گفتن نکیسا از زبان شیرین [۴]..... ۴۳۶

بند ۸۵ / غزل گفتن باربد از زبان خسرو[۴] ۴۳۹
بند ۸۶ / بیرون آمدن شیرین از خرگاه ۴۴۲
بند ۸۷ / آوردن خسرو شیرین را از قصر به مداین ۴۴۶
بند ۸۸ / عروسی کردن خسرو و شیرین ۴۴۹
بند ۸۹ / ترغیب کردن شیرین خسرو را در دانش ۴۵۸
بند ۹۰ / گفتن بزرگ امید چهل نکته از کلیله ۴۶۶
بند ۹۱ / در صفت کمال نفس خود گوید ۴۷۰
بند ۹۲ / بند کردن شیرویه خسرو را ۴۷۲
بند ۹۳ / کشته شدن خسرو ۴۷۸
بند ۹۴ / جا دادن شیرین در دخمهٔ خسرو ۴۸۲
بند ۹۵ / در نصیحت فرزند خویش گوید ۴۹۰
بند ۹۶ / خواب خسرو ۴۹۱
بند ۹۷ / نامهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) به خسرو ۴۹۵
بند ۹۸ / در معراج رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) ۵۰۰
بند ۹۹ / در مذمت جهان و مذمت ابناء روزگار ۵۰۳
بند ۱۰۰ / ملاقات نظامی با مظفرالدین عثمان قزل‌ارسلان ۵۱۱

تعلیقات خسرو و شیرین

توضیحات و شرح ابیات دشوار ۵۲۳
فهرست واژه‌ها و اصطلاحات ۸۷۹
اضافات ۱۰۷۳
فهرست منابع ۱۱۴۵

چند نکته دربارهٔ تصحیح و شرح مجدد خسرو و شیرین

الحمدلله و المنّه پس از ربع قرن، عمر باقی بود و یک‌بار دیگر تصحیح و شرح مثنوی خسرو و شیرین با نهایت دقت و احساس مسؤولیت از نو آغاز شد و پایان یافت.

این‌بار مؤسسهٔ گرانسنگ انتشارات امیرکبیر عامل و مشوق این کار و توفیق الهی همراه و یار بود که باز از روی چهارده نسخهٔ خطی موجود در کتابخانه‌ها و موزه‌های جهان، ابیات نظامی گنجه‌ای کلمه‌کلمه و حرف‌حرف بررسی و در حد امکان متن و معنی درست آن بـه پـیشگاه علاقه‌مندان آثار نظامی گنجه‌ای و دوستداران فرهنگ و زبان فارسی و ایرانی تقدیم شود.

پیش از هر سخنی این نکته گفتنی است که متن علمی و انتقادی این چهارده نسخهٔ خطی از سوی فرهنگستان علوم باکو (۱۹۶۰ م.) فراهم آمده است و مصحح و شارح این متن خویشتن را رهین منت ترتیب‌دهندگان آن متن علمی ـ انتقادی مـی‌دانـد وگـرنه تـهیهٔ تـصویر هـیچ‌یک از دست‌نوشته‌های محفوظ در کتابخانه‌ها و موزه‌های جهان برای ما مقدور و ممکن نمی‌بود.

کارهایی که در این بررسی مجدد منظور نظر بوده و انجام یافته است به صورت زیر خلاصه می‌شود:

۱. مشکول‌نویسی متن

ارزش و اهمیت ضبط کلمات با زیر و زبر و مشکول‌نویسی آن بر کسی پوشیده نیست که متن به آسانی و بدون صرف وقت خوانده می‌شود و معنی کلام برای خواننده روشن و آشکار می‌گردد:

بـباید در کشـیدن مَـیل را مـیل　　که کس را کار برنآید به تـعجیل

(بیت ۱۳۷ / بند ۶۳)

در مشکول‌نویسی این متن *لغت‌نامهٔ* مرحوم دهخدا و *فرهنگ فارسی* زنده‌یاد دکتر مـحمد معین و فرهنگ آنندراج همیشه پیش چشم و زیر دست بوده و مصحح از پیش خود هیچ کلمه‌ای را به زیر و زبر آرایش نداده است.

بی‌گمان پیدا کردن لغت از لغت‌نامه‌ها مستلزم صرف وقت است وای بسا بـرای خـوانـنده ممکن نباشد، چنانکه طُرف (به ضم اول) به معنی خیمه و خرگاه در *لغت‌نامه* و *فرهنگ* فارسی نیامده است و طبعاً با صرف وقت از فرهنگ آنندراج نقلْ شده است.

برون آمد ز طُرف هفت پـرده　　بنامیزد رُخی هـر هـفت کـرده

(۸۸/۴۸)

بسیاری از واژه‌ها نیز امروز جزو کلمات مهجور است و در زبان مردم نیست مانند:

صَهیل: آواز اسب.

صَـهیلِ تـازیانِ آتشـین جـوش　　زمین را ریخته سـیماب در گـوش

(۴۲/۱۳)

سُداب: گیاهی دارویی با بوی نامطبوع.

چـنان در مـی‌رمید از دوست و دشـمن　　چـو جـادو از سُـداب و دیـو از آهـن

(۵۲/۲۲)

بسیاری از واژه‌ها در زبان مردم به صورتی دیگر متداول شده است که دانستن تلفظ درست آنها هیچ زیانی ندارد و ضروری است و اگر کلمات مشابه و یا مضافات نیز مشکول نوشته شود قطعاً آسانتر خوانده می‌شود غریو، ترنگ، دماغ، مرده، زهره، دریده، هِزَبران:

غِریو کوس داده مُرده را گوش | دِماغ زندگان را بُرده از هوش
تَرَنگ تیر و چاکاچاکِ شمشیر | دَریده مغز پیل و زَهرهٔ شیر
سواران تیغِ برق افشان کشیده | هِزَبْران سو به سو دندان کشیده

(۴۲/۱۱، ۱۰، ۱۴)

البته در این گونه موارد حتی کلماتی نظیر بِساط و نَشاط نیز با زیر و زبر نوشته شده است و برخی از واژه‌ها نیز ناشناخته مانده و بدون ضبط حرکت نوشته شده است مانند همیلا (بیت ۳۲ / بند ۹) و گاهی از حدود قافیه تشخیص داده شده است مانند تُرُنج (در آذربایجانی: تُرُش) که با «کنج» در قافیه قرار گرفته است:

چون زرد خیار کُنج گردد | هم کالبَدِ تُرُنج گردد

(ل. م، ۴۴/۲۵)

ز بی‌آلتی وانماندم به کُنج | جهان باد و از باد ترسد تُرُنج

(ش. ن ۸/۴۸)

ناگفته نماند که همین واژهٔ «ترنج» در *فرهنگ فارسی معین*، به معنی «چین و شکن» به ضم دو حرف اول (Toronj) و یا فتح هر دو نوشته شده لیکن در معنی معروف یعنی میوهٔ بالنگ (تُرُش) به فتح حرف راء ضبط شده است (Toranj).

از همین جهت است که در خسرو و شیرین ، آنجا که قافیه موصوله بوده و ضبط «تُرَنج» هیچ مانعی نداشته، برای خوشخوانی کلمه و بیت، مضبوط فرهنگ فارسی منظور گردیده است.

به دست هر کسی بَر طُرفه گنجی | مُکلّل کرده از عنبر تُرَنجی

(۷۷/۸۵)

در این گونه موارد باید گفت که گاهی تصحیح بیتی و یا تشخیص صحیح کلمه‌ای خود موضوع مقاله‌ای است.

۲. شرح ماجرای تصحیح بسیاری از ابیات موضوع مقاله‌ای است

گاهی حتی در مواردی که هیچ اختلافی در ضبط نسخه‌ها وجود ندارد، به دلالت عقلی تشخیص صحیح صورت و معنی بیت از ابیات نظامی موضوع بحث و بررسی مفصلی است:

چه خوش گفتند شیران با پلنگان　　که خر کرّه کند یا راه زنگان

(۴۳/۲۳)

این بیت در منظومهٔ مربوط به خسرو پرویز آمده است آنجا که به تخت پادشاهی می‌نشیند و شاعر می‌گوید: گاهی عیش و نوش می‌کرد و گاهی نیز از گریه می در جام می‌کرد.

گهی گفتی به دل، کای دل چه خواهی　　ز مُلکِ عشق و ملک پادشاهی
که عشق و مملکت نآید به هم راست　　ازین دو از یکی بربایدت خاست
چه خوش گفتند شیران با پلنگان　　که خر کرّه کند یا راه زنگان

(۴۳/۲۳)

خوانندهٔ بیت و یا حتی کاتب آن، به گمان آنکه این بیت نیز باقی سخنان خسرو و پرویز است، آن را به همین شکل مضبوط می‌خواند بی‌آنکه به معنی آن بیندیشد. ولیکن آنجا که برخورد منطقی پیش می‌آید، این معنی می‌لنگد که بگوید: «که خر کرّه کند یا راه زنگان»؟

یعنی کلام هیچ معنی مفیدی ندارد و این «یا» را در این جا، بیت پیش خلق کرده است که خسرو پرویز با خود می‌گوید: یکی از دو پادشاهی عشق یا مملکت را باید دور انداخت.

کاتب نیز، با خود فرض کرده است که خسرو پرویز می‌گوید: «که یا باید خر کرّه بکند و یا باید به راه زنگان بروید» بی‌گمان هر معنایی با فرض «یا» مهمل می‌نماید و هیچ فایده‌ای به دست نمی‌دهد بلکه با انداختن یک نقطه و تغییر «یا» به «با» بیت دارای معنی معقول و سخن حکیمانهٔ نظامی گنجه‌ای است که می‌گوید:

چنین گفتند شیران با پلنگان　　که خر کرّه کند با راه زنگان

یعنی رشته کوههای اطراف شهر زنگان (زنجان) سخت‌سر و صعب‌العبور است و در آنجا خَر بچه می‌اندازد و نمی‌توان از آن گذشت و این کنایه است از سختی کار پادشاهی که عشق است و

عشق دربارهٔ پادشاه و فرمانروا خود کار قلهٔ کوههای بلند را دارد و نظامی گنجه‌ای می‌گوید «کار خسرو پرویز گره خورده بود».

و مصحح در تصحیح نخستین همین نظر را نوشته بود و در تصحیح اخیر یکی از عزیزان با شنیدن بیت ضمن اینکه مصراع دوم را تأیید کرد مصراع اول را زیر بوتهٔ نقد برد و گفت: شیران که با پلنگان سخن نمی‌گویند؟

گفتم: چگونه؟

گفت: می‌دانید که اغلب کلمات را نظامی بدون نقطه نوشته و صنعت تصحیف نقطه به کار برده است، فکر نمی‌کنید صحیح بیت به صورت زیر بوده باشد؟

چنین گفتند شیران پایلنگان　　که خر کرّه کند با راه زنگان

و گویندهٔ این سخن فارغ التحصیل ممتاز دانشگاه شریف در رشتهٔ الکترونیک و در ادبیات نیز تمرین و ممارستی پیگیر داشت.

بی‌اختیار گفتم جزاک‌الله و این بار دیگر با اطمینان خاطر نوشتم:

چنین گفتند شیران پایْلنگان　　که خر کرّه کند با راه زنگان

۱ ـ ۲) دست‌افزار ترشی

در مجلس دیدار نظامی گنجه‌ای با قزل‌ارسلان به سال ۵۸۷ هـ . ق. قزلشاه به نظامی گنجه‌ای می‌گوید که شنیدم برادرم محمد جهان پهلوان به بهای مخزن‌الاسرار دو پاره دهکده به نام تو خاص کرده است، نظامی شاعر می‌گوید مقصود من از سرودن افسانهٔ شیرین و خسرو بهانه‌ای بوده است تا شاهان را دعا بگویم یا پادشان برای من دعا بکنند و حدیث من، حدیثِ «خشت و بنا» است:

مرا مقصود ازین شیرین فسانه　　دعای خسروان آمد بهانه

چو شُکر خسرو آمد بر زبانم　　فسون شکّر و شیرین چه خوانم

حدیث من حدیث خشت و بناست | که از بی‌نانی او ترشی همی‌خواست
به جای سرکه چون دادند نانش | ز دست‌افزار ترشی رَست جانش
(۱۰۰/۱۰۳)

در تصحیح نخستین با بحث و استدلالی منطقی ثابت شد که کلمهٔ «خشت» در این تمثیل نقشی ندارد و «چَشت» درست است به معنی طعامی مرغوب که ناخواسته برسد. (رک. تعلیقات بیتهای ۳ و ۱۰۲ / بند ۱۰۰) و این بار با توجه به ترکیب «دست‌افزار ترشی» معلوم گردید که غرض از «ترشی» نیز «ترش بالا» یا «ترش پالا» به معنی نوعی غربال و دست‌افزار بنایی است. و هم اکنون باز به نظر می‌رسد که احتمالاً اغراضی در کلمات «سرکه» و «بی‌نانی» نهفته و یا تحریفاتی روی داده است و این بحث نیز خسته‌کننده است و همین موارد موضوع کتابی است و به نکته‌ای دیگر اشاره می‌شود که گفتنی است:

۲ ـ ۲) نَفّاط: کارگر نفت!؟

چو قصّاب از قصب خونی نشانی | چو نفّاط از بروت آتش فشانی

این بیت در شرح سیما و قیافهٔ مردِ نافرجام گویی آمده است که قرار بوده نزد فرهاد رفته به دروغ بگوید: شیرین مُرد.

مصحح ناگزیر است برای مشکول‌نویسی کلمهٔ «بروت» به *لغت‌نامه* مراجعه بکند که نوشته است: ۱ [بروت. [بُ] (اِ) سبلت یعنی موی لب...

ـ از بروت آتش فشاندن، کبر و غرور و خشم بسیار نمودن:

چو قصاب از غضب خونی نشانی | چو نفّاط از بروت آتش‌فشانی..]۱

در اینکه بیت را از روی نسخهٔ مرحوم وحید دستگردی ضبط کرده و قصب را غضب نوشته است مهم نیست بلکه آنچه اهمیت دارد عدم توجه به معنی مصراع دوم است که از بروت یعنی از سبیل چگونه می‌توان آتش‌فشانی کرد و چرا شاعر «نفّاط» را از بیان مردم صاحب سبیل انتخاب کرده است؟ به واژهٔ نفّاط مراجعه می‌کنیم:

۱[نفاط naffät [معر.] (ص)، ۱. کسی که قاروره‌های مشتعل نفط (نفت) را به سوی دشمن پرتاب می‌کرد؛ نفت‌انداز:

نفاط برق روشن و تندرش طبل زن　　دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب

(رودکی)

۲. آنکه نفت را مشتعل سازد: «هیزم فراوان آوردند و نفاطان بیامدند و آتش در آن هیزم زدند، (سمک عیّار). ۳. آنکه نفط (نفت) از معدن استخراج کند.]۱.

در این جاست که هر صاحب اندیشه‌ای به خود حق می‌دهد بپرسد آیا فقط کارگر نفت است که از «سبیل» آتش‌فشانی می‌کند و آیا «سبیل» یعنی بروت مخصوص نفت‌گران است؟

در همین اندیشه است که به چند مثال دیگر از کلمهٔ «بروت» در همین *لغت‌نامه* دقیق‌تر توجه می‌کنیم که با «آتش» همراه است:

آتشی کاو باد دارد در بروت　　هم یکی بادی براو خواند تموت

(مولوی ـ لغت‌نامه)

پنبه از حفظش چو یابد وجه قوت　　زآتش موسی فرو ریزد بروت

(حکیم زلالی ـ لغت‌نامه)

چو سوی ده شد آن بیچاره از قهر　　ز نادانی بروتی زد فراشهر

که نزد من ندارد شهر مقدار　　ولیکن بر بروتش بد پدیدار

(عطار ـ لغت‌نامه)

در تحقیق ناقص این مطلب معلوم می‌شود که «بُروت» به معنی سبلت و سبیل، هیچ تردیدی ندارد ولیکن در بیت نظامی و احیاناً در برخی از ابیات قدما معنی سبیل برای «بروت» راست نمی‌آید بلکه معنی «باروت» و مواد منفجره راست می‌آید، چنانکه در بیت نظامی گنجه‌ای با توجه به مناسبت هر دو مصراع:

چو قصّاب از قصب خونی نشانی　　چو نفّاط از بروت آتش‌فشانی

(۵۸/۱۹)

معنی به صورت زیر منطقی و مناسب می‌نماید:

آن مرد همانند قصابان از قصب و پیراهن نشانی خونی (خونین) یا قتل و کشتار داشت و پیراهنش خونالود بود و مانند کارگران معدن نفت از باروت آتشفشانی بود و هر آن ممکن بود شعله بکشد و بسوزد و جهانی را بسوزاند. و اینکه فکر بکنیم سبیل مخصوص نفّاط بوده است اندیشه‌ای بی‌منطق و بی‌اساس است. از همین جهت است که در بیت مورد بحث کلمهٔ «بروت» مشکول نوشته نشده است. چون احتمال دارد «بَروت» صحیح باشد که در آن صورت تاریخچهٔ کشف این ماده را به یک افسر انگلیسی نسبت نمی‌دهند و اثبات می‌کنند که در ایران قدیم همین ماده شناخته شده است و شورهٔ آن را از علفی به نام «شُوران» ذوب کرده و بیرون می‌کشیده‌اند.

۳. تعلیقات

در تصحیح و شرح مجدد خسرو و شیرین در حدود یک‌سوم از تعلیقات حذف گردید تا از حجم کتاب حتی‌الامکان کاسته شود و اغلب محذوفات مربوط به یادداشتها و نکته‌ها بوده است که دلایل اثبات درستی متن و یا وجود صنایع شعری و نکات بلاغی با گشاده‌دستی گزارش شده بود. و این بار تنها به شرح مختصر معانی ابیات در یکی دو سطر قناعت شده است و معانی برخی واژه‌های ناشناخته نیز در بخش تعلیقات آمده تا خوانندهٔ متن ـ حتی‌الامکان ـ از مراجعه به کتاب لغت بی‌نیاز باشد.

همچنین یادآوری این نکته لازم است که با توجه به واژه‌نامهٔ هر پنج گنج، در این تصحیح و شرح مجدد، تشخیص معنی بسیاری از اصطلاحات و کلمات از نظر نظامی گنجه‌ای آسان‌تر و مطمئن‌تر بوده است چنانکه ترکیب «صبح‌بام» به معنی صبح زود و صبح بامداد در بیت زیر:

مگـر کـز تَـوسنانش بـدلِگامی دهن بر کِشته‌ای زد صـبح بـامی

(۱۴/۱۳)

با توجه به بیت زیر از مخزن‌الاسرار، با اطمینان خاطر همراه بوده است:

نـاخن سـیمین سـمن صـبح بـام　　بُـرده ز شب نـاخنهٔ شب تـمام
(۱۶/۶۶)

از این دست معنی بسیاری از لغات روشن گردیده که امید است مورد عنایت فرهنگ‌نویسان فارسی قرار گیرد و مطمئن بدانند که معنی مقصود لغات و ترکیبات در صورت شرح ابیات آشکار می‌گردد و اگرچه بسیاری از شواهد موجود در *لغت‌نامهٔ* مرحوم دهخدا ناظر به ابیات نظامی گنجه‌ای است، متاسفانه معنی پیشنهادی موافق حقیقت نیست و یا متکی به شواهدی غلط است.

۴. واژه‌نامهٔ این متن

در این تجدید نظر کلی تغییرات مربوط به واژه‌ها و ترکیبات بسیار ناچیز بوده است برای آن که اغلب اصطلاحات و لغات و مخصوصاً فعلهای مرکب در همان آغاز با نهایت دقت بررسی و استخراج شده و به صورت الفبایی در پایان متن قرار گرفته است تا در صورت نیاز هر پژوهنده‌ای به آسانی بتواند به بیت مورد نظر دسترسی داشته باشد، از این جهت است که شمارهٔ ابیات در سمت راست و شمارهٔ بندها در سمت چپ نشانهٔ (/) قرار گرفته است.

نظر بر اینکه اکثر ابیات نظامی گنجه‌ای دارای ترکیبات بدیع است و با هدف حفظ و نگه داری کلمات و اصطلاحات زبان فارسی سروده شده است و شاعر و عارف آذربایجان خود به این موضوع اشاره کرده و گفته است به هر زحمت و مشقتی تن در داده و هر اهل و نااهلی را مدح گفته‌ام تا در این حمله و هجوم اقوام بیگانه بتوانم این زبان و فرهنگ ملی را نگه دارم:

گه آن بی‌پرده را موزون کنم سـاز　　گه این گنجشک را گویم زهی بـاز
زِ هَر زاغی بـجز چشـمی نـجویم　　به هر زِیغی جز احسـنتی نگـویم

نگـه دارم بـه چـندین اوسـتادی چـراغـی را در ایـن تـوفان بـادی
(۹۹/۹۸)

از همین جهت است که اگر کسی، کلمه و ترکیبی دارای اهمیت را از بیتی در نظر داشته باشد به آسانی می‌تواند آن بیت را در متن جست‌وجو بکند. چنانکه برای پیدا کردن اصطلاح «آستین افشاندن عمر به دامن» می‌توان همین اصطلاح را در بند ۴۵ بیت ۲ مشاهده کرد:

یکی روزش به خلوت پیش خود خواند کـه عـمرش آسـتین بـر دامـن افشـاند
(۴۵/۲)

آنچه در واژه‌نامه مورد نگرانی است پیشوندهای فعلی «در» و «بر» است که اغلب مضبوط استوار و درست سه نسخهٔ ـ ب ت ز ـ در متن قرار گرفته و گروه کثیر دیگری از دست نویسها در پاورقی نوشته شده است. بالطبع تشخیص اینکه کدام‌یک از دو پیشوند از دیدگاه نظامی‌گنجه‌ای مورد تأیید بوده است بسیار دشوار است: برتو؟ / در تو.

ب ج چ: برتو / پ ت ث ح خ د ر ز: در تو:

پـــــذیرفتار فـــرمان گشت نـــقاش که بندم نقش چین را بر تو خوش بـاش
(۵۰/۷)

در این بیت شاپور نقاش به خسرو پرویز می‌گوید: خوش باش که سرانجام شیرین را نزد تو می‌آورم.

گاهی در این موارد ناگزیر و با توجه به اکثریت قریب به اتفاق دست نوشته‌ها مضبوط نسخهٔ اساس ـ ب ـ به حاشیه رفته است:

برکار؟ / در کار.

هـزاران پـرده بستم راست بـرکار هـنوزم پـردهٔ کـژ مـی‌دهد یـار
(۵۰/۵۱)

ب: در کار / پ ت ث ج چ ح خ د ر ز ش: برکار.

۵. نسخهٔ اساس ـ ب ـ

نسخهٔ اساس ـ ب ـ در تاریخ ۷۶۳ هـ. ق. نوشته شده و در کتابخانهٔ ملی پاریس نگه‌داری می‌شود (← علائم قراردادی)، پس از ربع قرن مطالعه و بررسی، باز درستی و استواری این نسخه در برابر اکثریت دست‌نوشته‌های قدیم به اثبات می‌رسد که اغلب با دو دست‌نویس ـ ت ز ـ یک ضبط صحیح را نشان می‌دهند و گروه دیگر با اکثریتی قابل توجه در برابر این سه نسخه شکل دیگری از کلمات و ابیات را نوشته‌اند. البته این سخن بدان معنی نیست که نسخهٔ خطی ـ ب ـ مطلقاً غلط ندارد، و همیشه در متن قرار گرفته است بلکه کاتب نسخهٔ ـ ب ـ و دست‌نویسهای هم گروه آن ـ ت ز ـ نیز گاهی گرفتار سهو و خطا شده‌اند و یا نسخهٔ مورد استفادهٔ ایشان ناخوانا بوده و از خود ساخته‌اند و یا بی‌آنکه خود بدانند قلم سهو کرده است.

بلی چندان شکیبم در فراقش　　که برقی یابم از نعل بُراقش

(۲۳/۴۱)

ب. ت: که نعلی یابم از گرد براقش.

سپه چون پاسخ بانو شنیدند　　بِهْ از فرمانبری راهی ندیدند

(۲۳/۴۴)

ب ت: بجز فرمانبری.

در مورد پاورقی ابیات و نسخه بدلها، این نکته گفتنی است که برای کاستن از حجم کتاب در همهٔ مواردی که ابیات دارای معنی روشن و متن صحیح بوده و اختلاف نسخه‌ها به یکی دو نسخهٔ غلط مربوط می‌شد. اختلافات بی‌اهمیت از نظر تعداد نسخه‌ها و غلط مسلم از پاورقی حذف گردیده و اغلب مواردی در پاورقی ذکر شده که به نظر می‌آمد متن و پاورقی هر دو صحیح است و یا اکثریت نسخ پاورقی از نظر تعداد قابل اهمیت بود. ناگفته خود پیداست که گاهی متن و پاورقی هر دو از نظامی گنجه‌ای است ولیکن معلوم نیست کدام شکل را نخست سروده و کدام صورت را بعداً تغییر داده است و خود در مثنوی خسرو و شیرین به این تغییرات اشاره کرده است:

چو دانستم که دارد هر دیاری ز مهر من عروسی در کناری
طلسم خویش را از هم گسستم به هر بیتی نشانی باز بستم
(۹۹/۵۷)

در مقایسهٔ دو گروه ـ ب ت ـ و ـ پ ث ـ ما به این حقیقت پی می‌بریم که نوشتهٔ گروه کثیر ـ پ ث ـ شکل ساده و تفسیرشدهٔ بیت است و به توضیح این مطلب نیازی نیست که اغلب در صورت اختلاف نسخه‌ها، مضبوط ـ ب ت ـ در متن قرار گرفته و شکل دیگر آن با ذکر نشانه‌های اختصاری نسخه‌ها در پاورقی نشان داده شده است که هر پژوهنده‌ای با قیاس دو شکل و مراجعه به معانی ابیات در تعلیقات می‌تواند به صحت و یا سقم این مطلب پی ببرد.

در ضبط پاورقیها ذکر این نکته گفتنی است که نسخهٔ چاپی مرحوم حسن وحید دستگردی به خاطر اهمیت خاص آن جزو مآخذ تصحیح قرار گرفته است اگرچه نشانه‌ای از مشخصات نسخه‌های مورد استفاده خود به دست نداده‌اند و خود نوشته‌اند در تشخیص صحیح و غلط سلیقهٔ شخصی ایشان اصل و اساس تصحیح بوده است با این همه قابل انکار نیست که نظامی‌شناسی در ایران با آن فاضل فقید آغاز می‌شود و همه از خوان زحمت ایشان بهره‌مند بوده‌ایم. از اینکه اغلب مضبوط نسخهٔ چاپی ایشان به تنهایی در پاورقی قرار گرفته بود و با هیچ یک از دو گروه موافقت نشان نمی‌داد، ناگزیر در همهٔ آن موارد استثنایی مضبوط نسخهٔ چاپی مرحوم وحید دستگردی با نشانهٔ «ر» از پاورقی حذف گردید ولیکن در مواردی که با گروه غلط همخوانی نشان می‌داد و همشکل بود، در پاورقی قرار گرفت:

ب ت:

ز من هر کوکبی شمعی برافروخت کس از من آفتابی در نیاموخت
(۹۹/۸۹)

پ ث ج ح خ د ر:

ز من گر کوکبی شمعی برافروخت کس از من آفتابی در نیاموخت

شکل اخیر نیز دارای معنی است، لیکن صحت نسخه‌های اساس و اقدم ـ ب ت ـ در شش دفتر از آثار نظامی گنجه‌ای به اثبات رسیده است.

آیین و کاوین، گره داستانِ عشق خسرو و شیرین

مثنوی خسرو و شیرین از نظر آگاهیهای تاریخی و اجتماعی و حتی خط سیاسی و اندیشه‌های مربوط به سیستمهای حکومتی دارای نکات بدیعی است که هر مطلبی از آن موضوع مقاله‌ای است، چنانکه لوله‌کشی برای حمل شیر از هجده میل فاصله به قصر شیرین، خود در علم تغذیه از ارزش تاریخی خاصی برخوردار است که در عصر ما سالم‌ترین و با صرفه‌ترین وسیلهٔ حمل شیر از دامداریها به مراکز صنعتی و محل مصرف همان طرحی است که در مثنوی خسرو و شیرین دیده می‌شود و لوله یا مجرایی که فرهاد کوهکن از سنگ تراشیده و شیر را به حوضی سنگی حمل می‌کند که گویی دست بشر در ساختن آن دخالتی نداشته و کوچکترین درز و سوراخی در آن مجرا (لوله) برای نفوذ هوا دیده نمی‌شود.

به تیشه روی خارا می‌خراشید — چو بید از سنگ مجرا می‌تراشید
به یک ماه از میان سنگ خارا — چو دریا کرد جویی آشکارا
چنان ترتیب کرد از سنگ جویی — که در درزش نمی‌گنجید مویی
چو کار آمد به آخِر حوضه‌ای بست — که حوض کوثرش زد بوسه بر دست

(۵۱/۶۸)

همچنین در همین مثنوی است که نظامی گنجه‌ای از وضع ستارگان خبر می‌دهد و می‌گوید هر یک همانند کرهٔ زمین، آسمان و زمینی دارند و برای آنکه در معرض تهمت و خطر مردم عوام قرار نگیرد پس از اظهار نظر، همان نظریه را مردود می‌شمارد و از قول بزرگ امید می‌گوید ما این چنین نظریه‌ای را باور نداریم.

آنجا که خسرو پرویز از بزرگ امید حکمت می‌آموزد و بزرگ امید به پرسشهای وی پاسخ می‌گوید:

دگر ره گفت کاجرام کواکب — بگو تا بر چه مرکوبند راکب
شنیدستم که هر کوکب جهانی‌ست — جداگانه زمین و آسمانی‌ست

جـوابش داد کـاین مـا هـم شـنیدیم درسـتی را بـه ایـن قـایم نـدیدیم
(۸۹/۴۶)

پس از همین بحث فلسفی است که کلیله و دمنه در چهل و چهار بیت خلاصه می‌شود و یا در همین مثنوی است که به بهانهٔ مناظرهٔ خسرو با شیرین بر در قصر شیرین، حکومتهای خودکامه و مخصوصاً حکومت ساسانیان در محکمه‌ای شاعرانه محکوم می‌شود و هر آن خیال و اندیشه‌ای که شبهای دراز عاشقان و معشوقان جهان را فرا می‌گیرد در همین مناظرات مـورد بـحث قـرار می‌گیرد و کافی است بدانیم که در زیر کنایات ظاهراً خوش و شیرین ابیات، سخنانی زهرآگین نهفته است، برای مثال وقتی‌که نظامی گـنجه‌ای بـزم و جـلال و شـوکت خسـرو پـرویز را بـه رؤیایی‌ترین شکلی وصف می‌کند، در همین افسـانه مـی‌گوید خسـرو پـرویز هـر روز کـبابی می‌خورد که از گوشت کُرّهٔ اسبی سه روزه می‌پختند و آن را با شیر گوسفند پرورش می‌دادند و پس از خوردن یکی دو لقمه، چشمش به هـر کس مـی‌افـتاد غـذا را بـا آلات زریـن آن بـه او می‌بخشید. صرف‌نظر از مطرح کردن ظروف یک‌بار مصرف طلایی در این داستان، سخنانی در آن طرح می‌شود که حیرت‌آور است. مثلاً اشاره می‌کند عودی که در تنور نقره‌ای می‌سوزاندند خود خراج اقلیمی بود:

به هنگام بَـخور عـود و عـنبر خراج هند بودی خرج مِـجمر
(۶۲/۴۵)

بـفرمودی تـنوری بسـتن از سـیم که بودی خرج او دخـل یک اقـلیم
(۶۲/۵۲)

و همچنین در پایان داستان خسرو و شیرین ، شاعر اصلی‌ترین نظریهٔ خـویشتن را کـه نـفی حکومتهای فردی و خودکامگانی به نام شاه و شاهنشاه می‌دانسـته اظـهار مـی‌کند و بـه نـامهٔ حضرت رسول اکرم (ص) به خسرو پرویز اشاره‌ای کرده حوادث تاریخی مربوط به عصر ظهور اسلام را یک یک به زبان شعر بیان می‌کند و به صراحت می‌نویسد که حکومتهای فردی از میان می‌رود و حکومتی که به نام اسلام و با اسلام روی کار می‌آید «ملت خدایی» است و این بر لوح گنجینهٔ خسروپرویز ضبط شده است:

ز هفت اختر چنین آورد بیرون — که در چندین قِران از دَور گردون
کزین پیکر پدید آید نشانی — در اقلیم عرب صاحب قِرانی
سخنگوی و دلیر و خوب دیدار — امین و راست‌عهد و راست‌گفتار
به معجز گوش مالَد اختران را — به دینْ خاتم بُوَد پیغمبران را
ز ملتها بسر آرد پادشایی — به شرع او رسد ملت خدایی

(۹۶/۳۶)

با تأمل در معنی ترکیب «ملت خدایی» به نظر می‌رسد این اصطلاح معنایی معادل «مردم سالاری» یا اصطلاح بین‌المللی «دموکراسی» را به همراه دارد ولیکن ما هیچ نمی‌دانیم این اصطلاح ساختهٔ اندیشهٔ خود نظامی گنجه‌ای است و یا از جایی دیگر آن را اخذ کرده است؟ متأسفانه آن را در لغت‌نامه به صورتی دیگر تعبیر و معنی کرده‌اند: «خداوند ملت بودن، بر همهٔ ملتها فایق آمدن» و این معنی کاملاً ساختگی به نظر می‌آید چون ملت خدایی به معنی «خدایی بر ملت» نیست!

این اشارات کوتاه مقدماتی برای آگاهی از دقت‌نظر و اندیشه‌های حکیمانهٔ شاعر عارف و هنرمند حکیم آذربایجان است به خاطر آن‌که شاید لحظه‌ای خوانندهٔ داستان تاریخی ـ افسانه‌ای شیرین و خسرو با خود بیندیشد درحالی‌که خسروپرویز شاهنشاه ایران زمین و به گفتهٔ خود شغل‌ساز جهان بوده است چگونه نمی‌توانسته با شیرین ازدواج بکند؟ ـ نقطهٔ گره‌گیر این داستان شیرین و افسانهٔ تاریخی در کجا نهفته است؟

در پاسخ این سؤال طبیعی و منطقی، می‌توان گفت که زندگی انسان اگر بی‌گره و مانعی ادامه بیابد آنگاه هیچ داستانی به وجود نمی‌آید، یعنی اگر قرار باشد بی‌هیچ مانعی ظالم بمیرد و مظلوم به حق خود برسد در آن صورت داستانی پدیدار نمی‌گردد. دربارهٔ داستانهای عاشقانه نیز معمولاً گره داستان در اختلافات طبقاتی و یا فرهنگی و مذهبی و ملی نهفته است و یا کینه‌توزیهای قومی و خانوادگی عامل بازدارندهٔ تشکیل خانواده می‌شود. و اما در جریان عشق دو شاهزاده گره داستان از نوع شناخته شده و عام آن نیست بلکه یک حال و وضع خاصی در این

افسانهٔ تاریخی حاکم بر سرنوشت شیرین و خسرو است که اشاره‌ای هر چند گذرا به آن ضروری می‌نماید و آن اینکه گره داستان به دور محور «آیین و کاوین» می‌گردد و شیرین به هیچ حال حاضر نیست بی‌اجرای رسم و قانون و بدون عقد و کاوین به قصری پای بگذارد که سه هزار زن ملامت ریزه در آنجا جمع آمده‌اند و عنکبوتان مگس‌گیری چون شاپور و خسروپرویز آن همه زن را در آنجا زندانی کرده‌اند.

بدان مَشکو که فرمودی رسیدم　　درو مشتی ملامت ریزه دیدم
به هم کرده کنیزی چند جماش　　غلام وقت خود کای خواجه خوش باش...
(۲۹/۵۵)

آنجا که برای نخستین بار عمهٔ شیرین، فرمانروای ارمنستان او را نصیحت می‌کند تعداد این زنان را ده هزار بر زبان می‌آورد:

شنیدم ده هزارش خوبرویَند　　همه شکر لب و زنجیر مویَند
(۳۵/۱۷)

نظامی در برابر این زنان است که شیرین را همایی می‌داند و بر آن باور است که امثال شاپور او را با نقاشی کردن صورت خسرو شکار کرده است:

در این چشمه که دیوان خانه کردند　　پری را بین چه سان دیوانه کردند
لعاب عنکبوتان مگس‌گیر　　همایی را نگر چون کرد نخجیر
(۲۱/۱۷)

شمیرا عمهٔ شیرین برای نخستین بار با آگاهی از عشق شیرین نسبت به خسرو او را پند می‌دهد که «بی آیین و کاوین» به کاخ خسرو پای نَنهد و در این مجلس شیرین نیز سوگند می‌خورد که در همدمی خسرو، خلاف رسم و آیین کاری نکند...

...پسِ مردان شدن مردی نباشد　　زن آن بِهْ کش جوانمردی نباشد
بسا گل را که نغزوتر گرفتند　　بیفگندند چون بو برگرفتند
تو خود دانی که وقت سرفرازی　　زناشویی بِهْ از معشوقه‌بازی
چو شیرین گوش کرد این پندِ چون نوش　　نهاد این پند را چون حلقه در گوش

به هفت اورنگِ روشن خورد سوگند | به روشن نامهٔ گیتی خداوند
که گر خون گریم از عشق جمالش | نخواهم شد مگر جفت حلالش...
(۳۵/۳۰)

در ادامهٔ سوارکاریها و همدمیهای میدان و کاخ، شیرین گستاخ گستاخ با خسرو چوگان بازی می‌کند و به بزم می‌نشیند ولیکن همیشه عهد و سوگند خود را پیش چشم دارد و هرگز نمی‌خواهد از آزادی خویشتن با شاهزاده‌ای جوان از حد مرسوم و معهود پای فراتر بگذارد و تنها بنشیند.

به شرط آنکه تنهایی نجویند | میان جمع گویند آنچه گویَند
(۳۵/۳۳)

سرانجام درشبی از شبها و در بزم شراب، خسرو از شیرین مراد می‌طلبد و نظامی گنجه‌ای منظومه‌ای شیرین و خواندنی در دویست بیت به رشتهٔ نظم می‌کشد که شیرین خود گلاب در جام می‌ریزد و می‌نوشد ولیکن خسرو با خوردن شراب مست می‌شود و عقل و شعور از دست می‌دهد. پس از یک شب گفت‌وگوی عاشقانه سرانجام شیرین به خسرو می‌گوید، مملکت از دست تو رفته است و بهرام چوبینه بر کشور ایران حکومت می‌کند، تو آمده‌ای در ارمنستان عشقبازی می‌کنی و این جای تأسف است، اگر پادشاهی را به دست آوری شیرین هست وگرنه می‌ترسم به خاطر من پادشاهی از دست تو بیرون رود:

تو ملک پادشاهی را به دست‌آر | که من باشم اگر دولت بُوَد یار
گرت با من خوش آید آشنایی | به من ترسم که از شاهی برآیی...
همه چیزی ز روی کدخدایی | سکون برتابد الاّ پادشایی
ولایت را ز فتنه پای بگشای | یکی ره دستبرد خویش بنمای
به این هندو که رختت را گرفته‌ست | به ترکی تاج و تختت را گرفته‌ست
به تیغ آزرده کن ترکیب جسمش | مگر باطل کنی ساز طلسمش...
(۴۰/۱۶۶)

در پایان این کشمکش دو مست و هشیار است که خسرو از خشم بر پشت شبدیز می‌نشیند و به سوی روم می‌رود. پادشاه روم دختر خویش مریم را با چندین شرط محرمانه به عقد خسرو درمی‌آورد و او را یاری می‌کند تا بتواند بر شورشیان ملت ایران پیروز شود و بر تخت سلطنت بنشیند:

چنان در کیش عیسی شد بدو شاد — که دُختِ خویش مریم را بدو داد
دو شـــه را در زَفـــافِ خسـروانـه — فـــراوان شـــرطها شـــد در مـــیانه

(۴۱/۱۲)

پس از این رویداد تاریخی است که مریم شهبانوی ایران زمین می‌شود و ارتش ایران زیر دست و نظر رومیان می‌گردد و شیرین در نزدیکی کرمانشاهان و در قصر شیرین زندانی می‌شود و حتی در مناظرهٔ شیرین و خسرو، پادشاه ایران به صراحت می‌گوید که اگر من با شیرین ازدواج بکنم سپاه بر من شورش می‌کند و این سخنان خسروپرویز است که داستانسرای آذربایجان به رشتهٔ نظم کشیده است و رو در روی شیرین ایستاده می‌گوید پادشاهی مانع ازدواج من است:

مـرا هـم جـان تـویی هـم زنـدگانی — گـــر آخـر کس نـمی‌دانـد تـو دانـی
به هشـیاری و مسـتی گـاه و بـیگاه — نکـــــردم جـــز خـــیالت را نـــظرگاه
به خـلوت جـامه از غـم مـی‌دریدم — بـه زحـمت جـامه‌ای نـو مـی‌بُریدم
بـــدان تـــا لشکـــر از مـــن بـرنگردد — بـــــنای پـــــادشاهی در نگـــــردد
نـــه رنـدی بـوده‌ام در عشـق رویت — که طنبوری به دست آیم به کـویت
جـــهان‌داور مـــنم در شـــغل‌سازی — جـــهاندار از کـــجا و عشـــقبازی...

(۶۸/۳۹)

ناگفته خود پیداست که اگر این گره و این مانع در میان نبود خود داستان و افسانهٔ شیرینِ خسرو و شیرین به وجود نمی‌آمد.

اگر کسی علاقه‌مند به شرح و گزارش این افسانه و گره داستانی آن بوده بـاشد کـافی است منظومه‌های مربوط به ابیات زیر را بررسی کرده گره و رشتهٔ داستان را به دست بیاورد:

چون خسروپرویز بار دوم بر تخت پادشاهی می‌نشیند، عشق شیرین او را رنج مـی‌دهد و

لیکن به خاطر مریم قادر به هیچ کاری نیست و نمی‌تواند به خاطر شیرین پادشاهی را از دست بدهد:

چو فرخ شد بدو هم تخت و هم تاج — درآمد غمزهٔ شیرین به تاراج
نه آن غم را ز دل شایست راندن — نه غم پرداز را شایست خواندن
به حکم او که مریم را نگه داشت — کزو بر اوج عیسی پایگه داشت
اگرچه پادشاهی بود و گنجش — زبی یاری پیاپی بود رنجش...

(۴۳/۱۸)

مریم در کشور روم و در هنگام وصلت با خسروپرویز با وی عهد بسته بود که جز مریم با هیچ زن دیگری در نسازد و خسروپرویز از همین عهد و پیمان تنگدل و ناراحت بود.

ولیک از کار مریم تنگدل بود — که مریم در تعصب سنگدل بود
ملک را داده بُد در روم سوگند — که با کس درنسازد رای و پیوند
چو شیرین از چنین تلخی خبر یافت — نَفَس را زین حکایت تلخ‌تر یافت

(۴/۱۷)

هنگامی‌که خسرو از مریم می‌خواهد شیرین را به عنوان پرستار به مشکوی خویش بیاورد، مریم سوگند می‌خورد که در آن صورت خودکشی خواهد کرد.

به تاج قیصر و تخت شهنشاه — که گر شیرین بدین کشور کند راه
به گردن بر نهم مشکین رسن را — برآویزم ز جَورت خویشتن را
همان بِهْ کاو در آن وادی نشیند — که جُغد آن بِهْ که آبادی نبیند

(۴۹/۳۰)

وقتی‌که شاپور به تمنای خسروپرویز به قصر شیرین می‌آید از وی می‌خواهد که محرمانه به کاخ خسروپرویز برود شاپور می‌گوید خسروپرویز با قیصر روم عهد بسته از آن عهد شرم دارد و نمی‌تواند تو را برابر رسم و آیین به کاخ پادشاهی ببرد

ملک را در شکارت رَخش تُند است — ولیک از مریمش شمشیر کُند است

از آن او را چنین آزرم دارد | که از پیمانِ قیصر شرم دارد
بیا تا یک سواره برنشینیم | ره مَشکوی شاهنشه گزینیم...
(۵۰/۱۲)

در این دیدار شاپور پاسخی بسیار تند و زهرآگین می‌شنود و برمی‌گردد، مریم می‌میرد و شیرین چنان می‌پندارد که پس از مرگ مریم، خسرو او را به رسم و آیین به قصر می‌برد:

به خسرو پیش از آنش بود پندار | کز آن نیکوترش باشد طلبکار
فرستد مهد و در کاوینش آرد | به بزم خود عروس آیینش آرد..
(۶۱/۱۱)

در این ماجراست که شاعر شیرین سخن آذربایجان، دو داستان ضمنی بسیار زیبا و سنجیدهٔ شکر اسپهانی و مهندس فرهاد را خلق می‌کند و نکته‌هایی در این دو ماجرا پنهان و آشکار مطرح می‌کند که بر شیرینی داستان می‌افزاید.

از اینکه دختری پاکدامن و اندیشمند از ولایت اصفهان، عشرتکده‌ای برپا می‌دارد و زنان غیر ایرانی در آن‌جا فراهم می‌آورد تا خسرو پادشاه آن کاره را از چنگ رومیان برباید و به سوی ملت ایران برگرداند:

کنیزان داشتی رومی و چینی | که هرگز مثل ایشان را نبینی

و در این شگرد سیاسی موفق می‌شود و خود به دربار راه می‌یابد و از سوی دیگر مهندسی جوان از کُردان ایران را در برابر شاپور رنگرز به میدان مبارزه با شاه می‌آورد که در عین بی‌کسی از همه نیرومندتر است و پادشاهی چون خسروپرویز را شکست می‌دهد اگرچه خود می‌گوید:

جهان را نیست کُردی پس‌تر از من | ندیده هیچ کس بی‌کس‌تر از من

لیکن مناظرهٔ او با خسروپرویز و اینکه هرگز در برابر تخت شاه قد خم نمی‌کند، خود صحنه‌ای بسیار دل‌انگیز است و آفریدگار این صحنه‌ها نیز نظامی شاعر است.

این است گوشه‌ای از شخصیت این کارگر و مهندس کوه‌کن که وارد قصر شاهی می‌شود:

در آوردندش از در چون یکی کوه | فتاده در پی‌اش خلقی به انبوه
نه در خسرو نگه کرد و نه در تخت | چو شیران پنجه کرد اندر زمین سخت

غم شیرین چنان از دل ربودش / که پَروای خود و خسرو نبودش
ملک فرمود تا بنواختندش / به هر گامی نثاری ساختندش
زپای آن پیل بالا را نشاندند / به گِردش پیل بالا زر فشاندند
چو گوهر در دل پاکش یکی بود / ز گوهرها زر و خاکش یکی بود
چو گوهر را نیامد چشم در زر / ز لب بگشاد خسرو گنج گوهر
به هر نکته که خسرو ساز می‌داد / جوابی هم به نکته باز می‌داد

* * *

نخستین بار گفتش کز کجایی؟ / بگفت از دارِ مُلک آشنایی
بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟ / بگفت اندهُ خرند و جان فروشند
بگفتا جان‌فروشی در ادب نیست / بگفت از عشقبازان این عجب نیست

(۵۵/۳)

این گفت‌وگوی بیست بیتی در منظومه‌ای ۵۲ سطری از بدایع ادبیات داستانی است که بیشتر اهل ادب از بر دارند. پس از مرگ فرهاد و در مناظرات شیرین و خسرو است که شیرین به خسروپرویز شاهنشاه ایران می‌گوید، من بی کاوین و آیین به کاخ تو نمی‌آیم تو را نیز به قصر خود راه نمی‌دهم و به نظر نظامی گنجه‌ای این شاهنشاه ایران زمین است که نمی‌خواهد قفل انداز گردد و خلاف قانون کاری بکند وگرنه باز کردن در قصر شیرین کاری بس آسان بود:

شیرین می‌گوید: شاه نمی‌بایست مست کرده بر در قصر من می‌آمد؟

حدیث آنکه در بستم روا بود / که سرمست آمدن پیشم خطا بود
چو من خَلْوَت‌نشین باشم تو مَخمور / ز تهمت رای مردم چون بود دور
تو را بایست پیری چند هشیار / گزین کردن فرستادن به این کار
مرا بُردن به مهدِ خسرو آیین / شبستان را به من کردن نو آیین
چو من شیرین سواری زینی ارزد / عروسی چون شکر کاوینی ارزد...

(۶۷/۲۰)

و در ادامهٔ همین مناظرات سیاسی ـ عاشقانه است که شیرین سوگند می‌خورد به هوش زیرک و جان خردمند، به نور چشمهٔ خورشید، و به خدا:

بدان زنده که هرگز او نمیرد — به بیداری که خواب او را نگیرد
که بی‌کاوین اگرچه پادشایی — زمن بر نآیدت کامی که خواهی

(۷۵/۶۲)

همین شرط را در لشکرگاه خسروپرویز نیز در یک شب مهتابی به شاپور نقاش بازگو می‌کند:

دُوم حاجت که چون یابد به من راه — به کاوین سوی من بیند شهنشاه

(۷۷/۴۱)

و شاه نیز سوگند می‌خورد که بی کاوین سوی شیرین دست دراز نکند.

بسی سوگند خورد و عهدها بست — که بی‌کاوین نیارد سوی او دست
بزرگان جهان را جمع سازم — به کاوین کردنش گردن فرازم

(۸۶/۱۵)

و سرانجام همین عهد را نیز به جای می‌آورد و به رسمیت با هم ازدواج می‌کنند.

ملک فرمود خواندن موبدان را — همان کار آگهان و بخردان را
ز شیرین قصه‌ای برانجمن خواند — که هرکس جان شیرین بَر وی افشاند...
گرفت آنگاه خسرو دست شیرین — برِ خود خواند موبَد را که بنشین
سخن را نقش بر آیین او بست — به رسم موبدان کاوین او بست

(۸۷/۳۷)

و هدف اصلی از این همه سخن و داستان و افسانهٔ شیرین، اثبات وفاداری و تقوا و پارسایی یک زن ایرانی است که در برابر عاشقی خودکامه سرفراز می‌ایستد.

سپاسگزاری

در پایان وظیفهٔ خود می‌دانم از همهٔ عزیزان شاغل در مؤسسهٔ امیرکبیر که ذکر نام برخی از این بزرگواران را بر خود فرض می‌دانم از صمیم جان سپاسگزاری کنم:

جناب آقای حاجی شریف مسؤول دفتر ارتباطات، خانم فرزانه فلاح.
از حضرت حق برای همهٔ عزیزان زندگی شیرین همراه با طول عمر و عزت مسألت دارم. والسلام

گوهردشت کرج ـ سی‌ام شهریورماه ۱۳۸۳ شمسی

دکتر بهروز ثروتیان

پیشگفتار

۱. حمد و سپاس خداوندی را که گل سِتایش خود از نسیم عنایت او بر چمن زبان می‌روید و مرغ نیایش به هوای رحمت بی‌نهایت او از آشیان دهان پر می‌گشاید و از باغ لطف و رضایت او دانهٔ امید می‌جوید.

زبانِ شرمگِن از لُختی و تهیدستی　　اگر به شکر تو ریزد شکر به شیرینی
تهی رَویست گرفتار بند سرمستی　　بهانه سازد و خواهد مگر درو بینی

و سپاس او را باد که توفیق داد و در مدتی کمتر از دو سال، تصحیح استوار و تعلیقات خام و دشوار مثنوی خسرو و شیرین همراه با تشخیص مبهمات ابیات و اضافات لغات و اصطلاحات پایان پذیرفت.

اگر چه این تحقیق بسیاری از نکات تاریک مربوط به حیات نظامی و شیوهٔ غریب سخن و اندیشهٔ او را روشن ساخت و اطلاعات تازه و ارزنده‌ای به دست داد که بی‌تردید از دیدگاه پژوهشهای تاریخ و جامعه‌شناسی و تاریخ زبان و ادب و فرهنگ و هنر و معنی‌شناسی بی‌بها نیست باز بسیاری ناشناخته و ناتمام ماند.

گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد　　بسوختیم درین آرزوی خام و نشد
(حافظ)

برخلاف آنچه خوانده‌ایم و نوشته‌اند، نخستین تألیف خسرو و شیرین در سال ۵۷۱ هـ. ق. آغاز و به‌کم مدت پایان یافته است [۱] و طی سالیان دراز و قریب به پانزده سال قلم سحرآفرین شاعر رخسار ابیاتش را به رنگ و سایه می‌آراسته و با جریان باد حوادث ناگوار تاریخ به بندهای کتابش می‌افزوده و از آن می‌کاسته است [۲] تا اینکه آخرین بند زیبا و بی‌مانند را که دارای ارزش تاریخی و تحقیقی است در سال ۵۸۷ هـ. ق. بر متن کتاب افزوده و جریان دیدار خود با قزلشاه را به زبان شعر می‌سراید و ملاقات با وی را رنگ افسانه‌ای خیال‌انگیز می‌بخشد [۳] و بند پیش از آن را نیز در فاصلهٔ سالهای ۵۸۲ ـ ۵۸۷ با پرخاشگری تمام سروده است [۴] که از نظر بررسی هنر و افکار اجتماعی شاعر دارای امتیازات خاصی است و همانجاست که به جلوه‌سازی خویش در مثنوی خسرو و شیرین و رازمندی آن اشاره‌ای دارد و با تأمل و تعمق تمام، کتاب خود را منصوبه می‌نامد و به بازی شطرنج و شگرد آن همانند می‌کند و می‌داند که با اشعار و آثار خود همیشه زنده نام خواهد ماند:

اگر من جان محجوبم تن این است — اگر یوسف شدم پیراهن این است
عروسی را که فرش گِل بپوشد — اگر پوشد ز چشم، از دل نپوشد
همه پوشیده‌ای با ماست ظاهر — چو گفتی خضر خضر آنجاست حاضر
نظامی نیز کاین منصوبه خوانی — حضورش در سخن یابی نهانی
نهان کی باشد از تو جلوه‌سازی — که در هر بیت گوید با تو رازی
پس از صد سال اگر گویی کجا او — زِ هَر بیتی ندا آید که‌ها او

(۹۹/۶۵)

ابداعات و استعارات و کنایات تازه و غریب همراه با معانی ایهامی بسیار متنوع و گاهی گریزان و لرزان، طنزهای کوبنده و تمثیلات، صحنه‌آراییهای بدیع خیال‌انگیز و وصفهای بی‌مانند و مخصوصاً ترجمه و برگردان کنایات عرفی ترکی و کردی و اصطلاحات و ترکیبات مربوط به موسیقی، نجوم، حکمت و فلسفه و بسیاری از علوم و فنون و هر آن موضوع و پیشه‌ای که پیش قلم شاعر ظاهر می‌شود، همه از خصوصیات اصلی و سبکی این مثنوی است.

شاعر هرآنچه را که در دل و اندیشهٔ خود نسبت به پیشینیان و تاریخ پیش از اسلام ایران و

اوضاع و احوال جامعه و مردم و حکام زمان خویش داشته در جریان حوادث داستان بیشتر از همه از زبان **شیرین** بازگو می‌کند و آن چنان به راز و رمز، بزم می‌آراید که اگر از دیدگاهی خاص بازنگری نشود اغلب از نظر خواننده پوشیده و پنهان می‌ماند.

در این داستان شخصیت اصلی افسانه شیرین است که با حفظ دو خصلت تـقوا و عشـق، کارگردانی صحنه‌ها را به عهده دارد؛ خسرو و شاپور نیز پیشاپیش با همهٔ خویهای بد و نـیک خویش، تخت روان افسانه و تاریخ را به دوش می‌کشند، درگره افسانه مهندس فرهاد مرد بازیگاه میدان عشق و شکر اصفهانی چاشنی‌گیر هنرمندان، هر یک به نوبت خـود بـزم‌آرای داسـتان [۵] است.

حقیقت این است که این مثنوی افسانهٔ «شیرین» است و باید نام «شیرین و خسرو» به خود گیرد که شاعر نیز نقش فال آن را به نام **شیرین** بسته است:

به چشم شاه شیرین کن جـمالش　　که خود برنام شیرین است فالش

(۱/۱۱)

و اینکه به خسرو و شیرین شهرت و معروفیت یافته است شاید به تاریخ قبل از اسلام ایران برمی‌گردد و شاید از فرهنگ ایرانی بعد از اسلام نشأت می‌گیرد؟

داستان خسرو و شیرین را خود شاعر گاهی افسانه و افسون و زمانی حکایت و حدیث و یا داستان نامیده است. [۶]

این منظومه علاوه بر حلاوت داستانی و جنبهٔ هنری آن، از نظر بررسی افکار و عقاید فلسفی و اجتماعی ـ سیاسی شاعر و شناخت کلی هنر و آگاهی وی و در مجموع جهان‌بینی نظامی در دوره‌ای طولانی از حیات او اهمیت بسزایی دارد و گاهی آن‌چنان اوضاع و احوال جامعهٔ خود را با رمز و کنایهٔ آمیخته به طنز به باد انتقاد می‌گیرد که از پشت پردهٔ شعر او بوی نفاق و نفرت و جنگ و جراحت موجود در آن زمان به مشام می‌رسد و از اینکه آذربایجان میدان تاخت و تاز سلطان و اتابک اوست [۷] و دو برادرخواندهٔ سببی برای کسب قدرت با هم می‌جنگند و این جنگ برای مردم جز خون و مرگ رهاورد دیگری ندارد احساسات هنرمند را آن چنان برمی‌انگیزد که

زشت‌ترین معانی را در جامهٔ زیباترین کلمات به زبان شعر بیان می‌کند و هم اینجاست که کنایه و معانی مشترک کلمات به یاری هنرمند می‌رسد و او با استفاده از صنعت ابهام به هنر صورتگری می‌پردازد و با خون دل خویش بر شفق تاریخ نقش غم می‌نگارد اگرچه در ظاهر با اعتراضی تند و سخت به روزگار می‌تازد[۸]:

مدارا کن که خوی چرخ تندست — به همت رو که پای عمر کندست
هوا مسموم شد با گَرد می‌ساز — دوا معدوم شد با درد می‌ساز
طبیب روزگار افیون‌فروش است — چو زرّاقان ازآن ده رنگ پوش است
عِلاج‌الرأس او انجیدن گوش — دَم‌الاخْوَین او خون سیاووش
برین رقعه که شطرنج زیان است — کمینه بازیی بین‌الرخان است
به وقت زندگی رنجور حالیم — که با گرگان وحشی در جوالیم
به وقت مرگ با صد داغِ حرمان — ز گرگان رفت باید سوی کرمان
ولایت بین که ما را کوچگاه است — ولایت نیست این زندان و چاه است
اگر با این کهن گرگ خشن پوست — به صد سوگند چون یوسف شوی دوست
لُبادت را چنان برگاو بندد — که چشمی گرید و چشمیت خندد

(بند ۹۹)

با تأمل در معانی کلمات و جملات سادهٔ شاعر نیز در مواعظ و نصایح او اشارات بسیار سنجیده‌ای دیده می‌شود که در ظاهر امر در خطاب به دور و فلک و جهان گفته ولیکن تعریض او کار با کارداران دارد و ناله‌های دل شاعر را از اوضاع پریشان و ظلم و جور ایشان به گوش دیگران می‌رساند:

که می‌داند که این دیر کهنسال — چه مدت دارد و چون بودش احوال
نماند کس که بیند دور او را — بدان تا درنیابد غور او را
زجور و عدل او در هر دو سازی‌ست — در آن داننده را پوشیده رازی‌ست
نمی‌خواهی که بینی جور بر جور — نباید گفت راز دور با دور
به صد فن گر نمایی ذوفنونی — نشاید برد ازین ابلق حرونی

قـــمارستان چـــرخ نـــیم خـــایه　　بســـی پـــرمایه را بـــرده‌ست مـــایه
تـــرنج از دود گـــوگرد آن نـــدیده　　کـــه مـــا زیـــن نـــه تـــرنج نـــارسیده

(بند ۵۸)

اشارات «در آن داننده را پوشیده رازیست»، «نباید گفت راز دور بـا دور.» «بسـی پـرمایه را برده‌ست مایه.» «ترنج از دود گوگرد آن ندیده.». همه نمایانگر حرف و درد دل شاعر است که قادر به بیان آشکار آنها نبوده و یا خود اشاره‌ای آن چنانی را پسندیده است.

آنجا که قصد پند گفتن و نصیحت پادشاهان و حکام را دارد سر زخم دل خویش بـه نـیش دندان قهرمان داستان باز می‌کند و بسیار پوشیده و پنهان بیدادگران شاهان را به صورت گاوی مجسم می‌کند که لگد در شیر خود می‌بندد و شاید تنها خود می‌داند که از قول شیرین به خسرو چه می‌گوید:

جـــهان را کـــرده‌ای از نـــعمت آبـــاد　　خرابش چون توان کـــردن ز بـــیداد
چنان گاوی که از وی شـــیر خـــیزد　　لگـــد در شـــیر بـــندد تـــا بـــریزد
حذر کـــن زانکـــه نـــاگـــه در کـــمینی　　دعـــای بـــد کـــند خـــلوت‌نشینی
زنـــی پـــیر از نـــفسهای جـــوانـــه　　زنـــد تـــیری ســـحرگه بـــر نشـــانه
ندارد سودت آنگه بـانگ و فـریاد　　که نفرین داده بـاشد مـلک بـرباد
بســـا آیـــینه کـــاندر دست شـــاهان　　ســـیه گشت از نـــفیر دادخـــواهـــان
کهن دولت چـو بـاشد دیـرپیوند　　رعـــیت را نـــباشد هـــیچ در بـــند
ز مثل خود جهان چون طاق بیند　　جهان خـود را بـه اسـتحقاق بـیند
ز مـــغروری کـــه در ســـر نـــاز گـــیرد　　مـــراعـــات از رعـــیت بـــاز گـــیرد
نـــو اقـــبالی بـــرآرد دست نـــاگـــاه　　کـــند دست دراز از خـــلق کـــوتاه

(بند ۸۹)

نظامی کرویت زمین و دایره‌ای شکل بودن مدارات را سه قرن پیش از کپرنیک مطرح می‌کند[۹] لیکن آنجا که روی به حکمت و فلسفه دارد و از مردم متعصب زمان می‌ترسد، برای بیان هرآنچه

که در مسائل مربوط به آفرینش و مرگ و اصالت روح و ماده و افلاک در اندیشه داشته باز، صحنه می‌آراید و سخنان خود را به زبان دیگران می‌سراید:

شنیدستم که هر کوکب جهانی‌ست جداگانه زمین و آسمانی‌ست [۱۰]

(۸۹/۴۵)

حرکتها، رنگها و زیباییهای نهفته، از دیدگاه شاعر باریک‌بین و حساس جلوه‌ای خاص دارد که با نبوغ هنری خاصی آنها را از زیر آب لطیف طبیعت اشیاء بیرون کشیده پیش چشم دیگران می‌نهد و از این است که وصفهای نظامی همه شاهد نبوغ و استادی بی‌همتای هنرمند در خیال‌پردازیهای شاعرانهٔ اوست و حتی آنجا که برای توصیف زشتیها قلم بردست می‌گیرد زشتی نیز جامهٔ شعر برتن می‌پوشد و به آب دست شاعر گرد و غبار از رخسار می‌شوید:

در شب زفاف، شیرین از مستی خسرو آگاه می‌شود و به شوخی و ظرافت مادرخواندهٔ خود را به گردک خسرو می‌فرستد:

چو شیرین در شبستان آگهی یافت / که مستی شاه را از خود تهی یافت
به شیرینی جمال از شاه بنهفت / نهادش جفته‌ای شیرین‌تر از جفت
ظریفی کرد و بیرون از ظریفی / نشاید کرد با مستان حریفی
عجوزی بود مادرخوانده او را / ز نسل مادران وامانده او را
چه گویم راست چون گرگی به تقدیر / نه چون گرگ جوان چون روبه پیر
دو پستان چون دو خیک آب رفته / ز زانو زور و از تن تاب رفته
تنی چون خرکمان از گوژپشتی / بر و دوشی چو کَیْمُخت از درشتی
دو رخ چون جَوز هندی ریشه ریشه / چو حنظل هر یکی زهری به شیشه
دهان لفچ او از شاخ شاخی / به گوری تنگ می‌ماند از فراخی
شکنج ابرویش بر لب فتاده / دهانش را شکنجه برنهاده
نه بینی!، خرگهی بر روی بسته / نه دندان، یک دو زرنیخ شکسته [۱۱]
مژه ریزیده چشم آشفته مانده / ز خوردن دست و دندان سفته مانده